

زبان فارسی و نظریه‌های زبانی: در جستجوی چارچوبی برای تدوین دستور جامع زبان فارسی محمد دبیرمقدم (دانشگاه علامه طباطبائی)

۱ مقدمه

زبان‌شناسی امروز شاهد تحولات بسیار عظیم و عمیقی است. نمود این تحولات را می‌توان در نظریه‌های ساختاری، نقشی/کارکردی، شناختی، و نقشی-رده‌شناختی گوناگون مشاهده کرد. در این عرصه، زبان‌شناس علاقه‌مند به مسائل زبان فارسی همواره از خود می‌پرسد «کدام یک از این نظریه‌ها می‌تواند برای توصیف و تبیین داده‌های زبان فارسی کارآمد باشد؟» و «آیا می‌توان از دستاوردهای این نظریه‌ها در تدوین دستور جامع زبان فارسی بهره جست؟» از آنجا که در پانزده سال گذشته دربارهٔ تکواژ را در چارچوب نظریه‌های ساختاری و نقشی/کارکردی گوناگون بحث شده است (از آن جمله‌اند: کریمی ۱۹۸۹، ۱۹۹۰، ۲۰۰۳، دبیرمقدم ۱۳۶۹، ۱۹۹۲، قُمشی ۱۹۹۷، شکوهی و کیبکا ۲۰۰۳، و پال ۲۰۰۳) و در این مدت تحولات نظری عمده‌ای مرتبط با مبحث را در نوشتگان زبان‌شناسی صورت‌گرا و نقش‌گرا رخ داده است (مانند ریتزی ۱۹۹۷، هَلیدی ۱۹۸۵/۱۹۹۴، لَمبرکت ۱۹۹۴، نیکولا اِوا ۲۰۰۱، بوِرز ۱۹۹۳، ۲۰۰۱، ۲۰۰۲)، بررسی و نقد این آثار مبنای پاسخ به دو پرسش فوق قرار گرفته است.

در بخش ۲ مقاله، دستاوردهای اخیر زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی در موضوع را معرفی و بحث می‌شود. در بخش ۳، تحولات نظری جاری مرتبط با این مبحث مطرح

می‌شود. در بخش ۴، ارزیابی نگارنده از این دستاوردها و تحولات ارائه می‌گردد و بر آن اساس پاسخ دو پرسش فوق داده می‌شود.

۲ دستاوردها

در این بخش، دستاوردهای اخیر زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی شرح داده می‌شود. در زیربخش ۱-۲، از دستاوردهای زبان‌شناسان زایشی صحبت خواهد شد و در زیربخش ۲-۲، دستاوردهای زبان‌شناسان نقش‌گرا معرفی می‌شود.

۱-۲ زبان‌شناسان زایشی

قمشی بیش از نیمی از فصل پنجم رسالهٔ دکتری خود را به اختصاص داده است (Ghomeshi 1996, pp. 208-250). صورت اصلاح‌شدهٔ آن بخش در قالب مقاله‌ای با عنوان «مبتداها در گروه‌های فعلی فارسی» به سال ۱۹۹۷ انتشار یافت. وی در بخش مقدمهٔ آن مقاله شواهد آشنای زیر را از رخداد و عدم رخداد^۱ را ذکر کرده است:

[(1)]

(۱) الف - کتاب خریدم.

ب - کتاب خریدم.

ج - کتابی خریدم.

د - کتابی رُ خریدم.

او گفته است:

حضور را را تعدادی از ویژگیهای متفاوت که یک گروه اسمی می‌تواند داشته باشد برمی‌انگیزد... ویژگیهایی را که یک گروه اسمی دارای را باید داشته باشد می‌توان در یک دسته جای داد و آنها را ویژگیهایی تلقی کرد که با گذرانی^۲ بالا مرتبط است. (Idem 1997, p. 134)

در همان بخش مقدمه، قمشی تصریح کرده است:

در این مقاله، را را 'حالت نما'^۳ می‌بندارم. (Ibid, p. 135)

وی دربارهٔ شاهدهایی همچون (۲) گفته است:

(۱) شماره‌های داخل قلاب مربوط به متن اصلی است.

... پیشنهاد من این است که بگوییم را با گروه‌های اسمی‌ای که به گروه فعلی افزوده شده‌اند^۴ ظاهر می‌شود. (Ibid)

او گروه‌های اسمی - که البته در اینجا می‌گوید "گروه‌های حرف تعریف"^۵ - افزوده شده به گروه فعلی را "مبتداهای سطح گروه فعلی"^۶ نامیده و انگیزه این "افزودگی"^۷ را دریافت "حالت"^۸ دانسته است. (Ibid)

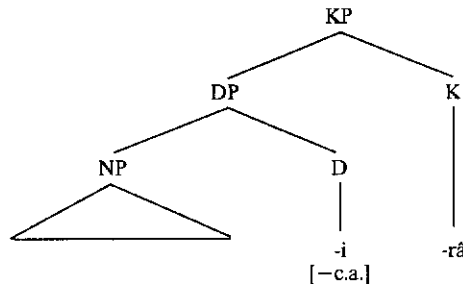
(۲) ماشین، درش، بستم. [(3)(b)]

بخش دوم مقاله قمشی به بحث مقوله نحوی را اختصاص یافته است. وی گفته است که را معیار واجی "وند تصریفی"^۹ بودن را داراست، زیرا حضورش "تأثیری در تکیه‌گذاری ندارد". افزون بر آن، را "وند گروهی"^{۱۰} است، زیرا همچنان که مثال (۳) نشان می‌دهد، به همراه "هسته اسم"^{۱۱} ظاهر نمی‌شود بلکه در منتهی‌الیه گروه اسمی / گروه حرف تعریف ظاهر می‌شود. او با استناد به این دو دلیل را "هسته نحوی"^{۱۲} دانسته است. (Ibid)

(۳) [کلاه] DP [[اون مرد قذبلند] DP] DP - نپسندیدم. [(4)]

گروه نحوی‌ای که را در جایگاه هسته آن قرار دارد "گروه حالت"^{۱۳} است (Ibid, p. 136). بر این اساس، گستره مواردی که را می‌پذیرند در نمودارهای (۴) تا (۶) مشخص شده‌اند. در این نمودارها، c.a. مخفف case assigner «حالت‌بخش»، spec کوتاه‌شده specifier «مشخص‌گر»، و def اختصاری است برای definite «معرفة».

(۴) [(5)(a)]



4) adjoined to VP

5) determiner phrase = DP

6) VP-level topics

7) adjunction

8) case

9) inflectional affix

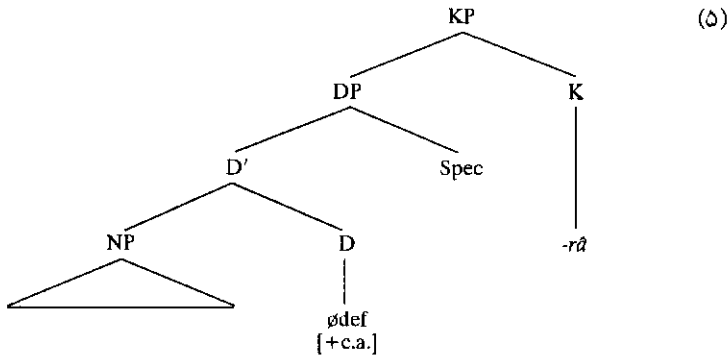
10) phrasal affix

11) head noun

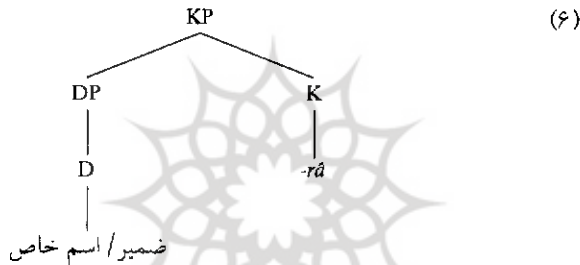
12) syntactic head

13) kase phrase = KP

[(5)(b)]



[(5)(c)]



همچنان که از نمودار (۴) و (۵) معلوم است، در تحلیل قمشی، 'حرف تعریف' که هسته 'گروه حرف تعریف' است اگر نکره باشد، 'حالت بخش' نیست ولی، اگر معرفه باشد، 'حالت بخش' است. وی می‌گوید:

... حرف تعریف معرفه تهی حالت بخش نیز هست و از این رو می‌تواند در مشخص‌گر خود 'مالکی' ۱۳ پذیرد. حرف تعریف نکره نمی‌تواند با مالک ظاهر شود و دلیل آن این واقعیت است که نمی‌تواند حالت اعطاء کند. (ص ۱۳۶)

شاهد قمشی برای شق اول نمونه‌هایی است مانند کتابش (مثال (45)(a) و نمودار (46)(a) آن مقاله) که در تحلیل او ایش در جایگاه 'مشخص‌گر' در نمودار (۵) فوق جای دارد.

در بخش (۳) مقاله قمشی از نقش معنایی را صحبت شده است. وی، با اشاره به مثالهایی همچون (۱ج) و (۱د)، یادآوری کرده است که، با توجه به این نوع مثالها، براون (BROWNE 1970) را را نشانه 'مشخص بودن' ۱۵ و نه فقط معرفه بودن دانسته است. قمشی افزوده است که کریمی (KARIMI 1989, 1990) این پیشنهاد را گسترش داده و را را به منزله

”نشانه [گروه اسمی] مشخص غیر فاعلی“^{۱۶} تحلیل کرده است (GHOMESHI 1997, p. 138). قمشی جمله (۱ج) را که در آن مفعول صریح نکره بدون را ظاهر شده مغایر آن تحلیل می‌داند؛ زیرا معتقد است چگونه می‌توان پذیرفت که در آن مثال ”گوینده مصداق معینی در ذهن ندارد“ و از این رو کتاب ’مشخص‘ نیست (Ibid, p. 139). وی در پانوشت آن صفحه، در تأیید تحلیل خود، شواهدی از زبان انگلیسی از مقاله فودور و ساگ (Fodor and Sag 1982) نقل کرده و گفته است که دبیرمقدم (Dabir-Moghaddam 1992, p. 557) نیز همین نظر را در مورد را ابراز داشته است. (GHOMESHI 1997, p. 139, n.9)

قمشی همچنین یادآوری کرده است که

مشخص بودن تنها اصطلاحی نیست که برای توصیف را پیشنهاد شده است. پیشنهاد دیگری که در نوشتگان یافت می‌شود این است که را نشانه مبتدا^{۱۷} است (PETERSON 1974; Windfuhr 1979, 1987). اکنون، با فرض اینکه مبتداها نشانه اطلاع کهنه^{۱۸} اند، اگر به مثالی همچون (۱د) بنگریم و بر این باور باشیم که واژه بست پسین^{۱۹} -ی با گروه‌های اسمی ای می‌آید که در گفتمان^{۲۰} اطلاع نو^{۲۱} اند، آن‌گاه این پیشنهاد بلافاصله با مشکل روبرو می‌شود. یک گروه اسمی نمی‌تواند هم‌زمان حاوی هم اطلاع نو و هم اطلاع کهنه باشد. (Ibid, p. 141)

وی در اینجا به تحلیل دبیرمقدم (1992) از ساخت اطلاع^{۲۲} اشاره کرده و تمایز آن تحلیل را بین تقطیع مبتدا-خبری^{۲۳} جمله، از یک سو، و تقطیع اطلاع کهنه-اطلاع نو آن، از سوی دیگر، یادآوری کرده است. وی در توضیح بیشتر گفته:

او [= دبیرمقدم] ادعا می‌کند، در حالی که همه جمله‌ها دارای مبتدای اولیه^{۲۴}، یعنی فاعل، می‌باشند، امکان حضور ’مبتدای ثانویه‘^{۲۵} نیز وجود دارد. این مبتدای ثانویه است که با را نشان داده می‌شود. طبق نظر دبیرمقدم، اگرچه مبتداها به طور کلی حاوی اطلاع کهنه‌اند، گاهی ممکن است که مبتدای ثانویه اطلاع نوی را عرضه کند. دقیقاً همین عدم انطباق است که پیش می‌آید وقتی را هم‌زمان با -ی، واژه بست نکره، ظاهر می‌شود. (Ibid)

در پایان این بخش، قمشی نتیجه می‌گیرد، به جای اینکه یک مؤلفه دوارزشی واحد را دلیل حضور را بدانیم، باید بگوییم

... حضور را گذرائی بالا را نشان می‌دهد که خود به مقیاسهای عددی (معرفگی، جاننداری،

16) specific-oblique marker	17) topic	18) old information	19) enclitic
20) discourse	21) new information	22) information structure	
23) topic/theme-comment	24) primary topic	25) secondary topic	

مبتدایی) تقسیم می‌شود. آشکارا پژوهش بیشتر مورد نیاز است تا بتوان تعیین کرد چگونه چنین یافته‌ای را می‌بایست در دستور به کار بست. (Ibid, p. 143, 144)

وی تصریح کرده که در این مقاله تعبیر

... معرفه / مبتدا^{۲۶} را برای اطلاق به دسته‌ای که با را ظاهر می‌شود به کار خواهیم برد. (Ibid, p. 144)

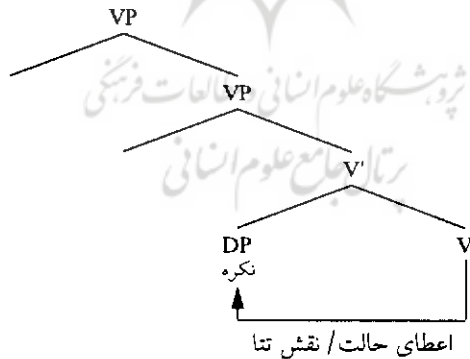
در بخش ۴ مقاله، که عمده‌ترین بخش مقاله است، قمشی دربارهٔ 'نحو گروه حرف تعریف + را' بحث کرده است. جوهرهٔ بحث او در این بخش - که خود چند زیربخش را شامل می‌شود - این است که، بر اساس جمله‌هایی همچون (۷) و (۸)، که وی از مقالهٔ براونینگ و عزت کریمی (BROWNING and KARIMI 1994) نقل کرده است، می‌بایست دو جایگاه برای مفعولهای صریح در زبان فارسی قائل شد. او گفته است که این تحلیل را سایر پژوهشگران برای برخی زبانهای دیگر نیز پیشنهاد کرده‌اند. (Ghameshi 1997, pp. 147, 148)

(۷) حسن را به علی معرفی کردم. [30(a)]

(۸) به علی یک آدم خوب معرفی کردم. [30(b)]

دو جایگاه پیشنهادی او برای مفعولهای صریح فارسی در نمودارهای (۹) و (۱۰) مشخص شده‌اند.

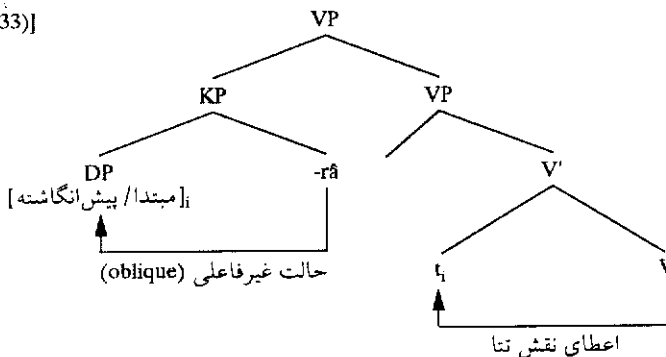
[32] (۹)



قمشی، پس از ارائهٔ این دو نمودار، در جمع‌بندی خود تأکید کرده است که

مفعولهای نکره حالت و نقش تنای خود را در جایگاه متمم از فعل دریافت می‌کنند [← نمودار (۹)]. اما مفعولهای صریح معرفه می‌بایست به گروه فعلی افزوده گردند، زیرا حالت اعطاشده توسط فعل با ویژگیهای معنایی آنها سازگار نیست. در این جایگاه افزوده‌شده، مفعولهای صریح معرفه با را حالت‌نمایی می‌شوند [← نمودار (۱۰)]. (Ibid, p. 149)

[(33)]



(۱۰)

همان طور که نمودار (۱۰) نشان می‌دهد گروه حرف تعریف از جایگاه اصلی و ژ-ساختی خود حرکت کرده و از خود رد^{۲۷} به جا گذاشته است. از این رو، رابطه افزودگی مشهود در نمودار (۱۰)، که در آن KP 'گروه حالت' خواهر گروه فعلی شده، در نتیجه حرکت گروه حرف تعریف پدید آمده است. آن‌گاه قمشی این تحلیل را به ساختهایی که کریمی 'ساختهای مقیدکننده واژه‌بست'^{۲۸} خوانده تعمیم داده است. نمونه‌ای از این ساخت در مثال (۱۱) مشاهده می‌شود. در این مثال، سپیده مقیدکننده (یعنی مرجع) واژه‌بست -اِش است.

[(47)a]

(۱۱) سپیده رُ بهش گفتم.

از آنجا که در این مثال واژه‌بست و نه رد وجود دارد، قمشی آن را به صورت "مشتق-در-پایه"^{۲۹}، یعنی در حکم ژ-ساخت، تحلیل کرده است. بر این اساس، همچنان که نمودار (۱۲) نشان می‌دهد، گروه حرف اضافه‌ای بهش رابطه افزودگی با درونی‌ترین گروه فعلی دارد و گروه حالت (KP) نیز با گروه فعلی میانی رابطه افزودگی برقرار کرده است. گروه حرف تعریف سپیده با واژه‌بست -اِش، که در نمودار به صورت PFO مشخص شده، هم‌نمایه است.

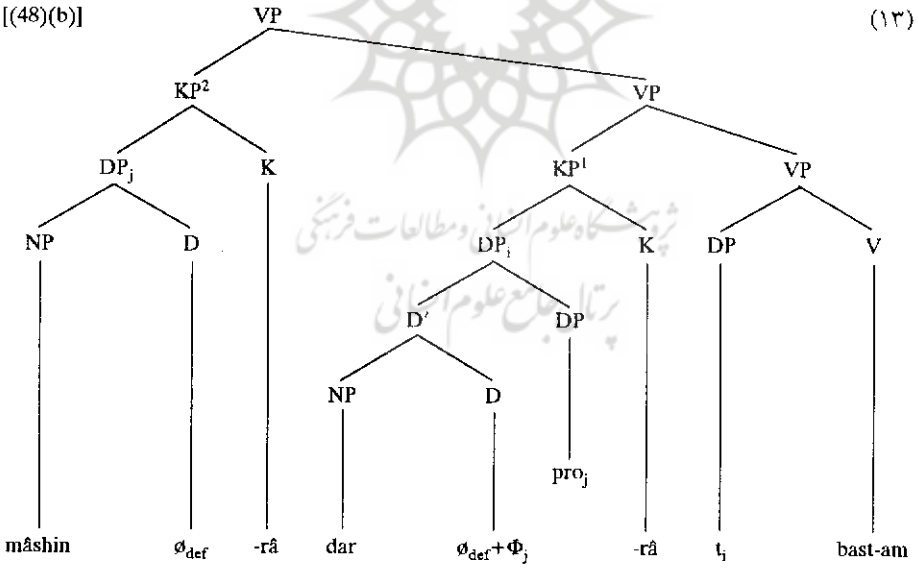
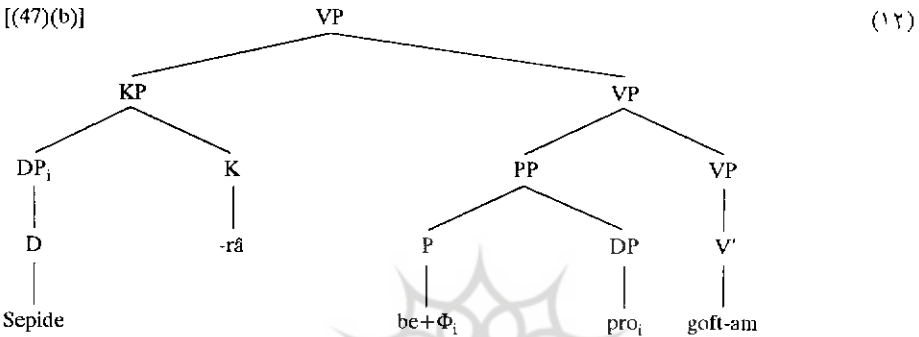
به همین ترتیب، قمشی اشتقاق نحوی جمله (۲) را، که در آن دو مورد رخداد را در یک جمله ساده مشاهده می‌شود، به صورت نمودار (۱۳) نشان داده است.
 قمشی در توضیح این نمودار گفته است:

27) trace = t

28) clitic binder construction

29) base-generated

... جایگاه مفعول صریح (خواهر فعل) با ردی مشخص شده که با پایین‌ترین گروه حرف
 تعریف + را هم‌نمایه است. این گروه حرف تعریف حرکت کرده و 'گروه حالت ۱' را تشکیل
 داده است. این گروه حرف تعریف حاوی واژه‌بست (pro) ملکی است که با آن گروه حرف
 تعریف واقع در 'گروه حالت ۲' هم‌نمایه است. (Ibid, p. 156)



به بیانی دیگر، در نمودار (۱۳) یک مورد حرکت داریم که در نتیجه آن گروه حرف
 تعریف (یعنی DP_i) پیش از هسته $K (-ra)$ واقع شده و یک مورد 'اشتقاق-در-پایه ۲۰۰/
 اشتقاق ژ-ساختی گروه حرف تعریف (یعنی DP_j) پیش از هسته $K (-ra)$ دیگر. قمشی

تمام گروه‌های حرف تعریف دارای را، همچون موارد مشهود در نمودارهای (۱۰)، (۱۲)، و (۱۳)، "مبتداهای سطح گروه فعلی"^{۳۱} نامیده است (Ibid, p. 161). موارد مذکور در دو نمودارِ اخیر همان‌هایی است که پیش‌تر، به ترتیب، 'مبتداسازی از درون گروه حرف اضافه' (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص. ۴۲) و 'فک اضافه' (صادقی ۱۳۴۹، ص. ۲۰) خوانده شده‌اند. قمشی، در تأیید تحلیل 'اشتقاق-در-پایه' به جای تحلیل 'حرکت' برای 'ساختهای مقیدکنندهٔ واژه‌بست'، شاهد به تعبیر او "نادر" (۱۴) را به دست داده است که در آن سه مورد رخداد را مشاهده می‌شود. وی معتقد است که گونه‌ای از این مثال که در آن حرکت صورت نگرفته اساساً غیردستوری است (GHOMESKI 1997, p. 159). این شق در (۱۵) نقل شده است.

[(52)(a)] (۱۴) لوبیا رُ پختشُ سردشُ دوست دارم.

[(52)(b)] (۱۵) *سرد پخته لوبیا رُ دوست دارم.

به استنباط این نگارنده، زیرساخت پیشنهادی قمشی نادرست است. به نظر می‌رسد (۱۶)، که دستوری است، زیرساخت واقعی این شاهد باشد.

(۱۶) لوبیای پخته سردُ دوست دارم.

از این زیرساخت دوساخت دیگر می‌توان به دست داد، که یکی در (۱۷) ذکر شده و دیگری همان مثال (۱۴) است.

(۱۷) لوبیای پخته رُ سردشُ دوست دارم.

برای اشتقاق (۱۷) از زیرساخت (۱۶) سازهٔ لوبیای پخته منفک شده و در جای آن واژه‌بست گذاشته شده است. اما این واژه‌بست، برای اتصال، به جایگاه پس از صفت یعنی سرد حرکت کرده و صورت سردش حاصل شده است. در اشتقاق (۱۴) همین نوع پیشایندسازی و اتصالِ واژه‌بست دو بار اتفاق افتاده است. با یک بار پیشایندسازی جملهٔ (۱۷) از زیرساخت (۱۶) حاصل شده و بار دیگر موصوف سازهٔ لوبیای پخته، از مثال (۱۷) منفک شده است. شواهد زیر نمونه‌های دیگری از همین فرایند پیشایندسازی موصوف در ساختِ موصوف و صفت‌اند.

(۱۸) الف - چای داغُ دوست دارم.

ب - چای داغشُ دوست دارم.

همچنین نگارنده خود شاهد کاربرد جمله (۱۹ الف)، که در آن سه مورد را مشاهده می‌شود، بوده است. زیرساخت این جمله در (۱۹ ب)، که ساختی مضاف و مضاف الیهی است، بازسازی شده است. جمله (۱۹ ج) شق دیگر برگرفته از همین زیرساخت است.

(۱۹) الف - بچه رُ پیره‌نش دگمه‌ش بدوز.

ب - دگمه پیره‌ن بچه رُ بدوز.

ج - پیره‌ن بچه رُ دگمه‌ش بدوز.

به باور این نگارنده، اهمیت مقاله قمشی تلاش اوست در مدل‌سازی و ارائه نمودارهای درختی، آن هم فقط برای بخشی از شواهد و داده‌هایی که پیش‌تر در نوشتگان مربوط به را بحث شده‌اند. در آن مقاله، داده‌ها و پیچیدگیهای مربوط به جمله‌های مرکب و ساختهای موصولی که در آثار پیشین از آنها صحبت شده به کلی نادیده گرفته شده است. این داده‌ها برای تحلیل قمشی مسئله‌آفرین‌اند. مواردی از آنها در مجموعه جمله‌های (۲۰)، که از مقاله این نگارنده (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۴۴) نقل شده، آمده است. در این شواهد، گروه‌های اسمی مختلف از درون بند پیرو مبتدا واقع شده و با را ظاهر شده‌اند.

(۲۰) الف - من باعث شدم که عنی خوند رُ به مینا نفروشه. [94]

ب - علی، $\left\{ \begin{matrix} \emptyset \\ \text{ر} \end{matrix} \right\}^*$ ، من باعث شدم که \emptyset ، خونه رُ به مینا نفروشه.

ج - خونه $\left\{ \begin{matrix} \emptyset \\ \text{ر} \end{matrix} \right\}^*$ ، من باعث شدم که علی \emptyset ، به مینا نفروشه.

د - ؟ مینا، $\left\{ \begin{matrix} \emptyset \\ \text{ر} \end{matrix} \right\}^*$ ، من باعث شدم که علی خونه رُ بش نفروشه.

همچنین، رخداد را با هسته موصولی در شواهد زیر، که پیترسون به منزله "استثنای نسبتاً معمول" به "این قاعده که 'را' نمی‌تواند به فاعل متصل شود" (PETERSON 1974, p. 79, n. 14) و فیلات به عنوان "غلط اما امروزه متداول" (Phillon 1919, p. 144) و خانلری آنها را "غلط" (۱۳۵۱، ص ۳۱۹) خوانده، در مقاله او بحث نشده است. (← دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۴۷)

(۲۱) الف - زنی را که دیدید اینجاست. [103]

ب - کتابی را که به من دادید گم شده است. [104]

ج - مردی را که امروز چوب زدند دزد بود. [105]

د - مردی را که دیروز چوب زدند امروز مُرد. [106]

هـ- داستانی را که او برای من حکایت کرد بسیار غم‌انگیز بود. [(107)]

کاستی عمده دیگری که در آن مقاله مشاهده می‌شود این است که، طبق نمودارهای (۹) و (۱۰)، فعلی مانند خریدن می‌تواند به مفعول نکره خود حالت بدهد، اما نمی‌تواند به مفعول معرفه خود چنین حالتی را اعطا کند (قس مثالهای (ج) و (ب)). بر اساس نمودار (۱۰)، گروه حرف تعریف، در حکم متمم فعل، از جای خود حرکت کرده و پیش از هسته دیگری واقع شده که گروه فراقکنی آن هسته، یعنی گروه حالت (KP)، رابطه افزودگی نسبت به گروه فعلی دارد (یعنی حرکت از یک جایگاه اجباری به ذیل یک گروه / فراقکنی اختیاری به منظور برخورد از حالت). این نوع حرکت در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی یا برنامه‌کمیته‌گرا معمول نیست. در این چارچوبها، انگیزه حرکت به قصد دریافت / بازیابی حالت از جایگاه موضوع^{۳۲} به جایگاه موضوع دیگری است. نکته دیگر این که جمله ترسیم شده در نمودار (۱۳) همزادی دارد که در (۲۲) آمده است.

(۲۲) در ماشین^{۳۳} بستم.

اگر در این جمله دستوری در ماشین^{۳۳} حالت خود را دریافت یا بازیابی کرده است، آن‌گاه علت وجود جمله (۲) = نمودار (۱۳) چیست؟ قطعاً دریافت / بازیابی حالت نمی‌تواند انگیزه وجود آن باشد.

نکته آخر اینکه وجود دو حالت یکسان و واحد (حال، آن حالت را هرچه بنامیم که آن خود البته مسئله‌ای است) در جمله ساده (۲) = نمودار (۱۳) چه توجیه نحوی دارد؟ سیمین کریمی (2003: Karimi)، در مقاله خود با عنوان «در باب جایگاههای مفعول، مشخص بودن، و قلب نحوی در زبان فارسی»، به وجود سه جایگاه نحوی برای مفعولهای صریح زبان فارسی قائل شده است. دو جایگاه را صورت‌بندی (23) نشان می‌دهد. همچنان که در این صورت‌بندی مشاهده می‌شود، مفعول صریح 'مشخص' در مشخص‌گر گروه فعلی واقع است و مفعول صریح نامشخص متمم فعل است. (Ibid, p. 105)

(23) a. [_{VP} DP₊specific]_[V·PP V]

[(53)]

b. [_{VP} [_{V·PP} [_{V·DP} [-specific] V]]]

کریمی دلایل قائل شدن به دو جایگاه نحوی ژ-ساختی برای مفعولهای صریح مشخص و نامشخص را این گونه توضیح داده است:

بر پایه ویژگیهای نحوی و ساخت‌واژی / صرفی مفعولهای مشخص و نامشخص در زبان فارسی، و رابطه معنایی آنها با فعل، من دو جایگاه پایه‌ای متمایز برای آنها در درون گروه فعلی پیشنهاد می‌کنم. (Ibid, p. 92)

دلیل ساخت‌واژی / صرفی کریمی این است:

مفعولهای نامشخص می‌توانند دستخوش فرایند واژگانی شدن (ترکیب)^{۳۳} با فعل شوند؛ مفعولهای مشخص نمی‌توانند. (Ibid, p. 104)

وی، در پی نوشت، تصریح می‌کند:

این [فرایند] یادآور واژه‌سازی نحوی مورد نظر داوتی (Downy 1979) و انضمام نهان^{۳۴} به تعبیر سفیر (Salir 1996) و بیکر (Baker 1996) است. (Karimi 2003, p. 121, n. 15)

کریمی گفته است:

گروه حرف تعریف مشخص، معرفه یا نکره، همیشه با جزء را ظاهر می‌شود، در صورتی که همتای نامشخص آن بدون این عنصر است. (Ibid, p. 91)
 او شواهد زیر را در تأیید این تقسیم‌بندی به دست داده است.

(۲۴) الف - کیمیا اغلب برا ما شعر می‌خونه. (1)a

ب - کیمیا اغلب برا ما به شعر از حافظ می‌خونه. (1)b

(۲۵) الف - کیمیا اغلب همه‌به شعرای نازش رُ برا ما می‌خونه. (2)a

ب - کیمیا اغلب به شعر از حافظ رُ برا ما می‌خونه. (2)b

جایگاه سوم مربوط به سازه‌های مقلوب و از جمله مفعول صریح مقلوب است. کریمی جایگاه فرود مفعولهای مقلوب را مشخص‌گر هسته‌ای نقشی (F) که آن هسته دارای مشخصه مبتدا (بی)^{۳۵} یا کانون (ی)^{۳۶} است دانسته است. این مشخصه نقشی گفتمانی برانگیزنده حرکت است. این تحلیل همسو است با تحلیل ریتزی (Rizzi 1997) و میاگوا (Miyagawa 1997). صورت‌بندی (۲۶) این وضعیت را نمایش می‌دهد. (Karimi 2003, pp. 110, 111)

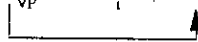
(26) [FP XP_i [F {VP ... t_i ... }]] (70)



در این تحلیل، مثال (۲۷ الف) صورت ژ-ساختی است و مثال (۲۷ ب) گونه مقلوب آن است که در نتیجه حرکت مفعول صریح مشخص حاصل شده است.

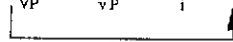
(۲۷) الف - کیمیا همیشه [VP بهترین معلم r_i برا بچه‌ها انتخاب می‌کنه] [62]

ب - کیمیا [بهترین معلم r_i] همیشه [t_i برا بچه‌ها انتخاب می‌کنه] [63]



شاهد (۲۸) نیز قلب مفعول صریح مشخص را نمایش می‌دهد. در این مثال، قلب نحوی در بند پیرو عمل کرده است.

(۲۸) کیمیا پرسید [که [کتاب r_i] دیروز [t_i سپیده] t_i به کی داد]] [61]



صورت‌بندی (۲۳) کم و بیش تحلیلی را که براوتینگ و عزت کریمی و نیز قمشی در ارتباط با زبان فارسی - و دیگران درباره زبانه‌های دیگر - پیشنهاد کرده‌اند تأیید کرده و پذیرفته است. گفته شد کم و بیش، زیرا، همچنان که در معرفی نمودارهای (۹) و (۱۰) نقل شد، قمشی از تفاوت جایگاه مفعولهای صریح نکره و مفعولهای صریح معرفه سخن گفته است، در صورتی که سیمین کریمی در صورت‌بندی (۲۳) از تفاوت جایگاه مفعول صریح مشخص و مفعول صریح نامشخص صحبت کرده است. همچنین، در تحلیل قمشی، همه مفعولهای صریح (نکره یا معرفه) در ژ-ساخت متمم فعل‌اند (قس نمودارهای (۹) و (۱۰)) و فقط مفعولهای صریح معرفه برای دریافت حالت حرکت می‌کنند و متمم هسته را (K) واقع می‌شوند. اما، در تحلیل کریمی، مفعول صریح مشخص در مشخص‌گر گروه فعلی تولید می‌شود (یعنی در جایگاه موضوع). این وضعیتی است که در صورت‌بندی (۲۳ الف) مشاهده می‌شود. اما این مفعولها چه بسا، به دلایل گفتمانی، مبتدا یا کانون واقع شوند، که در آن صورت حرکت از جایگاه موضوع (یعنی مشخص‌گر گروه فعلی) به جایگاه غیرموضوع (یعنی مشخص‌گر گروه نقشی مبتدا/کانون) صورت خواهد گرفت (Karimi 2003, pp. 92, 93, 110, 111). این شق همان است که در صورت‌بندی (۲۶) مشاهده می‌شود.

همچنان که در صورت‌بندی (۲۳) مشاهده می‌شود، مؤلفه [± مشخص] تعیین‌کننده جایگاه بنیادی مفعولهای صریح در تحلیل کریمی است. در این خصوص، بحثی اساسی وجود دارد و آن تعریف 'مشخص بودن' است. همان طور که پیش‌تر نقل شد، وی

معتقد است که

گروه حرف تعریف مشخص، معرفه یا نکره، همیشه با جزء را ظاهر می‌شود، در صورتی که
همتای نامشخص آن فاقد این عنصر است. (Ibid, p. 91)

وی، در پی نوشت، تصریح کرده است:

... را گروه حرف تعریف مفعول را برای مشخص بودن نشانه‌گذاری می‌کند. (Ibid, p. 119, n.1)

کریمی ابتدا تعریف اینچ (ENG 1991) را از 'مشخص بودن' مطرح کرده و صورت
تعدیل شده آن را برای تبیین داده‌های زبان فارسی پذیرفته است. او گفته که اینچ مشخص
بودن را بر مبنای 'مرجع قوی'^{۳۷} و 'مرجع ضعیف'^{۳۸} تعریف کرده است. بر آن مبنای، گروه
حرف تعریف نیازمند مرجع قوی است؛ به این معنا که "رابطه همانندی"^{۳۹} بین این نوع
گروه حرف تعریف و مصداق گفتمانی تثبیت شده آن برقرار است. بنابراین، گروه‌های
حرف تعریف معرفه همیشه مشخص‌اند. گروه حرف تعریف نکره نیز مشخص است،
اگر "رابطه شمول"^{۴۰} با گفتمان تثبیت شده پیشین برقرار کند. در چنین صورتی، این گروه
حرف تعریف نشان‌دهنده "مرجع ضعیف" است. گروه حرف تعریف نامشخص فاقد
هر نوع مرجع در گفتمان است (KARIMI 2003, p. 94). کریمی اذعان دارد که، طبق تعریف اینچ،
در جمله (29) *a fish* نکره نامشخص است و به همین دلیل است که نمی‌توان به کمک
گروه حرف تعریف معرفه به آن ارجاع کرد.

(29) John wants to catch *a fish*. [13]
*Do you see the fish from here?

اما، طبق همان تعریف، *an apartment* در جمله (30) نامشخص نخواهد بود، زیرا دارای
نوعی مصداق است و از این رو 'وجود' دارد. بنابراین، می‌توان به کمک گروه حرف
تعریف معرفه به آن ارجاع کرد (Ibid, p. 96)

(30) John managed to find *an apartment*. [14]
The apartment has a balcony.

کریمی تعریف اینچ از 'مشخص بودن' را مورد انتقاد قرار داده و ابراز عقیده کرده
است که

37) strong antecedent

38) weak antecedent

39) identity relation

40) inclusion relation

... گروه‌های حرف تعریف نامشخص می‌توانند دارای مشخصه \pm وجودی باشند. (Ibid, p. 95)
 بنابراین، در تحلیل کریمی، *an apartment* نیز 'نامشخص' است. او آنگاه به داده‌های زبان فارسی روی آورده و گفته است:

فارسی این تمایز را به روشنی نشان می‌دهد: گروه حرف تعریف نامشخص بدون مصداق به صورت گروه حرف تعریف صرف (گروه حرف تعریف بدون حرف تعریف) در جایگاه مفعول ظاهر می‌شود، در صورتی که گروه حرف تعریف نامشخص که به 'وجود' دلالت دارد به صورت گروه حرف تعریف به همراه عدد در آن جایگاه تظاهر می‌یابد. هیچ‌یک از این گروه‌های اسمی با نشانه مشخص بودن یعنی $[-N]$ آید. هم‌تاهای فارسی (۱۳) [= (29)] و (۱۴) [= (30)] که به ترتیب در (۱۵) [= (3۱)] و (۱۶) [= (۳۲)] ارائه شده‌اند، این تمایز را نشان می‌دهند. (Ibid, p. 95)

[15]

(۳۱) کیمیا تونست ماهی بگیره.

* اون خیلی چاقه.

[16]

(۳۲) کیمیا نونست یه آپارتمان پیدا کنه.

اون خیلی قشنگه.

به باور نگارنده، مثالهایی مانند *بلاخره من تونستم* به ماهی بگیرم و *بلاخره من تونستم* ماهی بگیرم متفاوت‌اند. در اولی، به ماهی نکره مشخص است و پدیده‌ای است منفرد (دازای فردیت). اما در دومی، که همچون مثال (۳۱) است، ماهی اسم جنس، یعنی کلیت، است. همین طور معتقدم در مثال (۳۲) یه آپارتمان مشخص است. این استنباط تقویت می‌شود، وقتی فاعل را به اول شخص تغییر دهیم: *من بلاخره تونستم* یه آپارتمان یه‌خوابه برای اجاره پیدا کنم. قطعاً یه آپارتمان یک‌خوابه در این مثال برای گوینده 'مشخص' است. حتی ممکن است من در حال حاضر ساکن آن باشم. این استنباط را قیدهایی که را می‌پذیرند بیشتر تأیید می‌کند. آیا امشب در من امشب اینجا هستم و در من امشب را اینجا هستم به لحاظ 'مشخص بودن' متفاوت‌اند؟ یعنی در اولی امشب نامشخص است و در دومی مشخص؟ تصور می‌کنم کریمی همه موارد بدون را را 'نامشخص' می‌خواند، زیرا مشخص بودن را مشروط به حضور را می‌داند. به نظر می‌رسد، در اینجا، با تعریفی دوری از نقش را و 'مشخص بودن' روبه‌رو هستیم (نقش را 'مشخص بودن' است و فلان گروه اسمی مشخص است، زیرا را پذیرفته).

همان طور که پیش‌تر اشاره شد، کریمی از تفاوت‌های نحوی، معنایی، و صرفی /

ساخت‌واژی بین مفعولهای مشخص و نامشخص سخن گفته است (Ibid, pp. 99-106). این بحث به طرح صورت‌بندی مذکور در (23) برای جایگاههای بنیادی مفعول صریح در زبان فارسی منتج شد و نیز اینکه فقط مفعولهای نامشخص، یعنی صورت‌بندی (۲۳ب)، می‌تواند دستخوش فرایند واژگانی شدن (ترکیب) با فعل شود. دو نمونه از استدلالهای او به این شرح است: استدلال اول او مبتنی بر شواهدی است که از قمشی و مسام (Ghomeshi and Massam 1994) نقل شده است. گروه حرف تعریف + را با قیدهایی سازگار است که دلالت بر 'انجام' ^{۳۱} دارد، در صورتی که مفعول بدون را با قیدهایی سازگار است که دلالت بر 'جریان' ^{۳۲}، یعنی دیرش، دارند. مثالهای (۳۳) و (۳۴) مؤید این استدلال دانسته شده‌اند.

(۳۳) الف - (من) سیب را در دو دقیقه خوردم. [(35)a]

ب - * (من) در دو دقیقه سیب خوردم. [(35)b]

(۳۴) الف - * (من) سیب را برای یک ساعت خوردم. [(36)a]

ب - (من) برای یک ساعت سیب خوردم. [(36)b]

استدلال دیگر کریمی برای تمایز بین مفعول نامشخص و مشخص مبتنی بر تشابه‌های بین مفعول نامشخص و عنصر غیرفعلی فعل مرکب است. وی گفته است:

عنصر غیرفعلی و فعل سبک اسمی شده می‌توانند تشکیل اسم مرکب دهند. همین واقعیت در مورد مفعول نامشخص و فعل صادق است. (Karimi 2003, p. 101)

در مثال (۳۵)، "فعل مرکب اسمی شده" و در مثال (۳۶) "مفعول نامشخص به علاوه فعل اسمی شده" ایرانیک شده است. (Ibid)

(۳۵) دعوت کردنِ کیمیا کارِ درستی نبود. [(38)a]

(۳۶) کیمیا کتابِ خوردنِ رُ به غذا پختن ترجیح می‌د. [(39)b]

به باور نگارنده، شواهد (۳۴ب) و (۳۶) تجمع اسم جنس به علاوه فعل را نشان می‌دهند که نتیجه آن تشکیل فعل مرکب انضمامی است. تفاوت بین (۳۳) و (۳۴) تأیید بیشتری است بر ضرورت قائل شدن به ساخت غیرمنظم و ساخت منظم (انضمامی) و تشابه بین (۳۵) و (۳۶) گویای مرکب بودن فعلهای مرکب ترکیبی و فعلهای مرکب انضمامی است. (دبیرمقدم ۱۳۷۶)

اگر به صورت بندی a (23) باز گردیم، مشاهده می‌کنیم که مفعول صریح مشخص در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی جای دارد. پرسشی که به ذهن خطور می‌کند این است که این مفعول حالت خود را چگونه دریافت یا بازبینی می‌کند؟ پاسخ این پرسش را در مقاله کریمی (Karimi 2003) نمی‌توان یافت.

۲-۲ زبان‌شناسان نقش‌گرا

شکوهی و کیپکا (Shokouhi and Kipka 2003)، در مقاله‌ای با عنوان «مطالعه گفتمانی را در فارسی»، کوشیده‌اند که به تبیین گفتمانی برای این پس‌اضافه دست یابند. آنها در بخش تحلیل داده‌ها گفته‌اند:

داده‌های این مطالعه برگرفته از نوار صوتی دوازده گفتگو بین دو دوست یا دو همسر می‌باشد. گفتگوکنندگان همگی گویشوران بومی زبان فارسی بودند که کمتر از دو سال در استرالیا زندگی کرده بودند. آنها همگی بزرگسالانی بین ۳۰ تا ۴۰ با میانگین سنی ۳۵ بودند. گفتگوهای آنها تبادل‌های گفتگویی طبیعی درباره مسائل کلی روزمره بود. مجموع داده‌های گفتگویی تحلیل شده بیش از ۵۰۰۰ 'واحد آهنگ'^{۳۳} است که شامل تقریباً شش ساعت گفتگو می‌شود. پیکره زبانی، که نمونه‌ای از گفتگوی خودمانی است، معرف سطح محاوره‌ای زبان است که از زبان نوشتاری معیار بسیار متفاوت است. پیچیدگی رخداد را که در این مقاله بحث شده متعلق به گونه گفتاری است. (Ibid, p. 957)

نویسندگان مقاله به آثار چیف (Chafe 1987, 1994) استناد کرده و، با تصریح اینکه هر واحد آهنگ تقریباً برابر یک بند (clause) در زبان انگلیسی است، یادآوری کرده‌اند که در نظریه اطلاع مورد استناد آنها اعتقاد بر این است که اکثر واحدهای آهنگ انگلیسی حاوی دست‌کم یک قطعه 'اطلاع مفروض'^{۳۴} و حداکثر یک قطعه 'اطلاع نو' است. افزون بر این دو نوع اطلاع، این نظریه به 'اطلاع قابل دسترس'^{۳۵} نیز قائل است.

مصادق قابل دسترس یا از موقعیت گفتمان قابل استخراج است یا مصادق مفروضی است که برای مدتی در گفتمان فعال نشده است. (Shokouhi and Kipka 2003, p. 958)

افزون بر این سه نوع اطلاع، شکوهی و کیپکا به مفهوم دیگری از دوبوآ و تامپسون (Du Bois and Thompson 1992) و چیف (Chafe 1994) استناد کرده‌اند. این مفهوم

تشخیص‌پذیری^{۴۶} است. طبق این مفهوم،

تمام مصداقهای مفروض و قابل دسترس تشخیص‌پذیرند... به علاوه، مصداقهای نو، اگرچه معمولاً تشخیص‌پذیر نیستند، گاه می‌توانند، با توجه به آشنائی قبلی شنونده با مصداقی، تشخیص‌پذیر باشند. تمام گروههای اسمی در داده‌های ما بر اساس نوع اطلاع و نیز وضعیت تشخیص‌پذیری علامت‌گذاری شده‌اند. (Shokouhi and Kipka, 2003, p. 958)

در بخش ۳ مقاله، شکوهی و کیپکا وضعیت تشخیص‌پذیری سازه‌های رایسی را وصف کرده‌اند. آنها گفته‌اند:

بررسی آماری تمام نمونه‌های دارای را در این مطالعه نشان می‌دهد که از ۲۳۳ نمونه ۱۴۲ نمونه را می‌توان اطلاع مفروض و ۶۲ نمونه را اطلاع قابل دسترس دانست. به پیروی از فیرباس (Firbas 1979)، می‌توان مجموع این دو، یعنی $204 = 142 + 62$ مورد، را به نوعی 'مبتدایی'^{۴۷} دانست. این محاسبه فقط ۲۹ نمونه از ۲۳۳ نمونه با را در مقوله اطلاع نو جای می‌دهد. (Ibid, pp. 958-959)

جدول (۱)، نقل از مقاله مذکور، آمار فوق را نمایش می‌دهد. (Ibid, p. 959)

[Table 1]

جدول (۱)
نمونه‌هایی با را بر اساس نوع اطلاع

درصد	رخدادها را	
۶۱	۱۴۲	مفروض
۲۶٫۶	۶۲	قابل دسترس
۱۲٫۴	۲۹	نو
۱۰۰	۲۳۳	جمع

گفتمانهای (۳۷) تا (۳۹)، به ترتیب، یک نمونه از شواهد مربوط به اطلاع مفروض، قابل دسترس، و نو را به دست می‌دهد.

- (۳۷) ت (گفتگو کننده اول): الف - راستی شهریه چی شد؟
 س (گفتگو کننده دوم): ب - شهریه را گفتن پرداخت کردن،
 ج - ... ولی هنوز نرسیده،
 د - ... برای اینکه پول شهریه را بدن،
 (سه واحد آهنگ بعد)

هـ... به خورده دیر شد،

و... شهریه را پردازن.

[(10)]

(۳۸) الف (گفتگو کننده اول): پارک چطور بود؟

م (گفتگو کننده دوم): خوب بود،

.. باریکیو را،

.. نشانِ مریم دادم.

(۳۹) الف (گفتگو کننده اول):... آقای نادریان را می‌شناختی؟

ن (گفتگو کننده دوم): نادریان کدوم بود؟

الف: نادریان دیگه،

(دو واحد آهنگ بعد)

... مهندسی می‌خونه،

(یک واحد آهنگ بعد)

ن: نه،

شکوهی و کییکا در پاسخ به این پرسش که چرا را می‌تواند با برخی مصداقهای نو، همچون نمونه شماره (۳۹)، نیز ظاهر شود گفته‌اند که "به نظر می‌رسد پدیده تشخیص‌پذیری به بهترین نحو از عهده پاسخ به این پرسش برمی‌آید." (Ibid, p. 960). آنگاه جدول (۲) را، در این باره، به دست داده‌اند.

[Table 2]

جدول (۲)

نمونه‌هایی با را بر اساس وضعیت تشخیص‌پذیری		
درصد	رخدادهای را	
۹۸٫۷	۲۳۰	تشخیص‌پذیر
۱٫۳	۳	تشخیص‌ناپذیر
۱۰۰	۲۳۳	جمع

نویسندگان مقاله، با استناد به آمار جدول (۲)، گفته‌اند از آنجا که فقط ۳ نمونه (۱٫۳ درصد) از ۲۳۳ نمونه با را تشخیص‌ناپذیرند، می‌توان نتیجه گرفت:

تمام مصداقهای مفروض و بسیاری از مصداقهای قابل دسترس و نو تشخیص‌پذیرند. جالب اینکه، در سه مورد تشخیص‌ناپذیر گوینده، در واقع، پرسشی را مطرح می‌کند، می‌خواهد ببیند آیا مصداق دارای نشانه را برای شنونده آشناست یا نه. (Ibid).

همچنان‌که در خرده‌گفتمان (۳۹) مشاهده کردیم، گوینده پاسخ غیرتأییدی دریافت

می‌کند. در ادامه مقاله می‌خوانیم:

... جزء را اگرچه با تشخیص‌پذیری در درصد قاطعی از رخدادها مرتبط است، صرفاً نشانه‌ای مکانیکی از یک گروه اسمی تشخیص‌پذیر نیست. توصیفی روشن‌تر، اگرچه هنوز غیرقطعی، این است که علامتی است از سوی گوینده که پردازش اطلاع باید آن گونه انجام شود که برای مصداقهای تشخیص‌پذیر صورت می‌گیرد. این رویکرد محتاطانه‌تر، که انتظار یافتن ارتباط یک به یک بین نشانه‌گذاری با را و تشخیص‌پذیری ندارد، گرچه انتظار نوعی رابطه (بین آن دو) دارد، با بررسی داده‌ها از منظری مخالف تقویت می‌شود - یعنی این بار با وضعیت تشخیص‌پذیری آغاز می‌کنیم و می‌پرسیم در این شرایط بسامد رخداد را چگونه است. (Ibid, p. 962)

یافته‌های آنان به شرح زیر است:

داده‌ها حاوی ۲۲۳ مفعول صریح است که بهترین وصف آنها این است که اطلاع نواند. از این مجموع، ۱۳۶ مورد تشخیص‌پذیر بودند، در صورتی که ۸۷ مورد تشخیص‌پذیر نبودند. اکنون از جدول (۱) به یاد بیاوریم که با ۲۹ مفعول نو دارای نشانه را مواجه شدیم، که در نتیجه ۱۹۴ مفعول نو بدون را باقی می‌ماند. از میان این ۱۹۴ مورد، ۸۷ نمونه (۴۴٫۸ درصد) تشخیص‌ناپذیر بودند. این به آن معناست که تشخیص‌پذیری محدود به را نیست. (Ibid)

آن‌گاه نویسندگان مقاله گفته‌اند:

رابطه‌ای بین تشخیص‌پذیری و حضور را وجود دارد، اما این رابطه ظریف‌تر از نشانه‌گذاری نحوی اجباری یک مشخصه کاربردشناختی دو ارزشی است (یعنی به علاوه/ منهای تشخیص‌پذیر). به این دلیل است که ما تعمیمی را می‌پذیریم که بر اساس علامتی توسط گوینده صورت‌بندی شده است. حضور را علامت می‌دهد که ردیابی مصداق باید انجام شود؛ بدین ترتیب، در جمله‌های خبری تشخیص‌پذیری بدیهی فرض می‌شود. نبودن را، از سوی دیگر، به احتمال زیاد، علامتی است به مخاطب که پی‌گیری مصداق مفعول انتظار نمی‌رود، چون‌که یا مهم نیست یا چون‌که مصداق در اینجا ممکن است در واقع تشخیص‌ناپذیر باشد. (Ibid)

در بخش ۴ مقاله، رخداد را با اسم جنس بحث شده است. شکوهی و کییکا معتقدند اگر بتوان رخداد را با اسم جنس تأیید کرد " ... به طور جدی، تحلیلی را که به مشخص بودن اتکا می‌کند، برای اینکه نشانه‌گذاری با را را تبیین کند، سست می‌کند." (Ibid). نویسندگان مقاله گفته‌اند حد اکثر ۷ مورد از ۲۳۳ مورد رخداد را می‌توان به منزله اسم جنس تعبیر کرد. آنها افزوده‌اند "جالب اینکه، تمام مصداقهای اسم جنس به طریقی با یافت گفتمان پیشین (خواه

موقعیتی، خواه مننی) رابطه داشتند. (Ibid, p. 962). شاهد روشن این کاربرد در مثال (۴۰) که پاره‌گفتاری از یک گفتگوکننده است مشاهده می‌شود.

(۴۰) الف - ... نگو اینجا اصلاً کلاً تمام اینجورین،

ب - ... دورهٔ دکترا،

ج - ... اصلاً ول می‌کنن دانشجو را،

د - ... خودش هر کاری می‌کنه بکن،

در بخش نتیجه‌گیری مقاله، تصریح شده است:

پیشنهاد می‌کنیم که کاربردشناسی را در زبان فارسی عبارت است از علامتی به مخاطب که تشخیص مفعول انجام شود. (Ibid, p. 964)

همچنان که ملاحظه شد، مقالهٔ شکوهی و کییکا، از منظر نظریهٔ اطلاع، رخداد را در گفتمان شفاهی بررسی کرده است. را علاوه بر اینکه با اطلاع کهنه و قابل دسترس می‌آید با اطلاع نو هم می‌آید (جدول ۱). از سوی دیگر، را می‌تواند با مفعول تشخیص‌پذیر و تشخیص‌ناپذیر بیاید (جدول ۲). همچنین نقل شد که " ... تشخیص‌پذیری [مفعول صریح] محدود به را نیست". بنابراین، نویسندگان مقاله به نتیجه‌گیری فوق رهنمون شدند مبنی بر اینکه را "علامتی است به مخاطب که تشخیص مفعول انجام شود". به باور نگارنده، این نتیجه‌گیری و بیان دیگر آن، که پیش‌تر نقل شد، یعنی را "علامتی است از سوی گوینده که پردازش اطلاع باید آن گونه انجام شود که برای مصداقهای تشخیص‌پذیر صورت می‌گیرد". [تأکید از این نگارنده] آشکارا تداعی‌کنندهٔ مفهوم مبتدا (به تعبیر آغازگر theme) است. این استنباط، یعنی اصلی بودن مفهوم مبتدایی بودن در تبیین رخداد را، بیشتر قوام می‌یابد، وقتی به این نکته می‌اندیشیم که در موارد فک اضافه، مانند شاهد‌های (۲) و (۱۹)، پیش از حرکت نیز سازه تشخیص‌پذیر است. بنابراین، انگیزهٔ حرکت چیز دیگری است. به نظر می‌رسد مبتداسازی به طور خودکار تشخیص‌پذیری را در بر می‌گیرد. فاعداً، گوینده سازه‌ای را به منزلهٔ نقطهٔ حرکت و عزیمت خود قرار می‌دهد که بر این باور باشد که برای شنونده قابل تشخیص و تفکیک است.

پژوهش گفتمان بنیاد دیگر رسالهٔ کارشناسی ارشد شهیدی (۱۳۷۹) است، با عنوان مبتداسازی در زبان فارسی با نگاهی نقش‌گرا. داده‌های این رساله برگرفته از فیلم‌نامه، داستانهای معاصر، و گفتگوهای طبیعی است و چارچوب نظری رساله را هلیدی (Halliday 1994)،

گیون (Givón 1984)، و پرینس (Prince 1981, 1992) تشکیل می‌دهد. در این رساله، ۱۵۳ نمونه از عملکرد فرایند مبتداسازی گروه‌های اسمی از جایگاه‌های نحوی مختلف و ۱۵۴ نمونه از عملکرد قلب نحوی بررسی شده‌اند (شهیدی ۱۳۷۹، ص ۱۶۲ و ۱۶۳). تعدادی از شواهد آن رساله در (۴۱) تا (۴۶) نقل شده‌اند. مثالهای (۴۴) و (۴۵) نمونه‌هایی از مبتداسازی از درون بند پیرو و شاهد (۴۶) نمونه‌ای است از قلب نحوی (که در آن مفعول صریح پیش از فاعل واقع شده است).

- (۴۱) اصلاً آمد آقا را فکرش را نکنید. (دایی جان ناپلئون، ص ۲۵۴) [ص ۹۷، (۲۱) ب]
 (۴۲) سینا رو من به خواهرش درس می‌دم. (محواره طبیعی) [ص ۹۷، (۲۱) پ]
 (۴۳) تخته رو بهش می‌گیم کلاکت. (زندگی رنگ است، ص ۲۵۱) [ص ۹۷، (۲۱) ت]
 (۴۴) بچه‌ها ممکنه مقاله‌هاشون تا حالا چاپ شده باشد. (محواره طبیعی) [ص ۹۷، (۲۲) الف]
 (۴۵) همسایمو نو گفتم دخترش فردا پیشم بیاد. (محواره طبیعی) [ص ۹۷، (۲۲) ب]
 (۴۶) وای بابا هی! بالاخره آقا را اینها به کشتن می‌دهندا! (دایی جان ناپلئون، ص ۲۱۴)
 [ص ۱۹۹، نمونه (۲۱) ا]

در جدول (۳)، یافته‌های شهیدی از وضعیت عنصر 'مبتدا شده' در پیکره زبانی او (از مجموع ۱۵۳ نمونه) نقل شده است (شهیدی ۱۳۷۹، ص ۲۲۱). در این جدول ش کوتاه‌شده 'شنونده' و ک مخفف 'کلام' است.

[[17]]

جدول (۳)

عنصر مبتدا شده		
وضعیت اطلاعاتی	تعداد	درصد
ش-کهنه، ک-کهنه	۸۳	۵۴,۲۴
ش-کهنه، ک-نو	۶۹	۴۵,۰۹
ش-نو، ک-نو	۱	۰,۶۵

وی با توجه به این جدول تعمیم شماره (۴۷) را به دست داده است. (همان، ص ۲۳۶)

(۴۷) قاعده حاکم بر وضعیت اطلاعاتی عنصر مبتدا شده:

الف - در فرایند مبتداسازی (ضمیرگذار یا ضمیرناگذار)، عنصر مبتدا شده همواره اطلاعاتی کهنه برای شنونده است.

ب- در فرایند مبتداسازی (ضمیرگذار یا ضمیر ناگذار)، عنصر مبتداسازده می‌تواند اطلاعاتی کهنه یا نو برای کلام باشد.

پال (Paul 2003)، در رساله فوق لیسانس خود، به مطالعه‌ی نکره و یک در زبان فارسی معاصر پرداخته است. شواهد آن رساله برگرفته از سه متن (یک متن ادبی نوشتاری و دو متن شفاهی) است. آنچه از موضوع آن رساله با بحث کنونی ما ارتباط پیدا می‌کند این است:

مشخص بودن هیچ برابر دستوری مستقیم در زبان فارسی ندارد. همه گروههای اسمی دارای -ی مشخص نیستند؛ و اگرچه اکثر گروههای اسمی دارای را به نظر مشخص می‌آیند، به طور قطعی نشان داده نشده که همه آنها این‌گونه‌اند. (Ibid, p. 44)

تحلیل او از کاربرد -ی این است:

نقش اصلی آن، مانند دیگر 'طبقه‌سازها'^{۳۸}، برگزیدن و فردیت بخشیدن به وجودها/ چیزهاست، و این فردیت بخشی ممکن است در سطحی ملموس یا انتزاعی باشد. (Ibid, p.32)

۳ تحولات نظری جاری

در این بخش، به تحولات نظری اخیر مرتبط با این بحث اشاره می‌شود. در زیربخش ۳-۱ درباره تحولات زبان‌شناسی زایشی و در زیربخش ۳-۲ درباره تحولات زبان‌شناسی نقش‌گرا بحث می‌شود.

۳-۱ زبان‌شناسی زایشی

نخستین تلاش برای تحلیل و تبیین مبتداسازی در رساله دکترای راس (Ross 1967) - که در سال ۱۹۸۶ به صورت کتاب انتشار یافت - مشاهده می‌شود. وی در آن اثر به گشتاری اختیاری قائل شد که مبتداسازی یک گروه اسمی از درون جمله را ممکن می‌ساخت (Idem 1986, p. 129). اموندز (Emonds 1970) نیز در رساله دکترای خود به چنین گشتاری قائل شد. گام جدی دیگر در این بحث در مقاله (۱۹۷۷) چامسکی برداشته شد. دو شاهد زیر، که از آن مقاله (Chomsky 1977, p. 91) نقل می‌شود، نمونه‌هایی از عملکرد مبتداسازی در زبان انگلیسی است.

(48) a. This book, I really like [(63) a]

(48) b. This book, I asked Bill to get his students to read [(63) b]

چامسکی برای اشتقاق این جمله‌ها قاعدهٔ ایکس تیرهٔ (49) را پیشنهاد کرد. در این قاعده، top کوتاه‌شدهٔ topic (مبتدا) است.

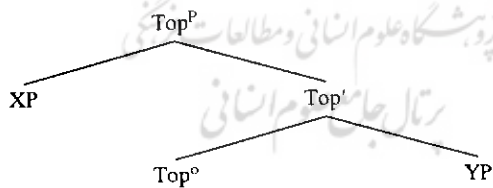
(49) $\bar{S} \rightarrow \text{top } \bar{S}$ [(65)R₁]

در نظریهٔ حاکمیت و مرجع‌گزینی، مبتداسازی چندان مورد توجه قرار نگرفت. در سال ۱۹۹۷، ریتزی به تحلیل این ساخت در برنامهٔ کمینه‌گرا همت گماشت. وی تصریح کرده است که در ساخت مبتدا-خبر، 'مبتدا' سازهٔ پیش‌اندشده‌ای است که به کمک مکث - به تعبیر او "آهنگ کامایی" ۳۹- از بقیهٔ جمله جدا می‌شود و معمولاً حاوی اطلاع کهنه است؛ اما 'خبر' گزاره‌ای است دربارهٔ مبتدا و حاوی اطلاع نو (Rizzi 1997, 285). او جملهٔ زیر را به عنوان شاهد این ساخت ارائه کرده است.

(50) Your book, you should give t to Paul (not to Bill) [(1)]

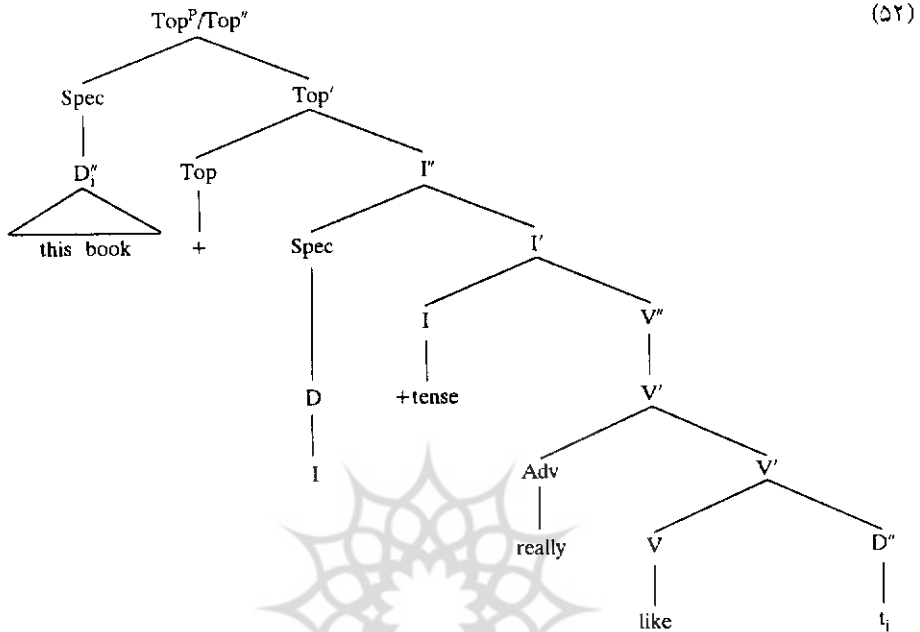
ریتزی نمودار ایکس تیرهٔ (۵۱) را برای نمایش ساخت مبتدا-خبر پیشنهاد کرده است. (Ibid, p. 286)

[(5)] (۵۱)



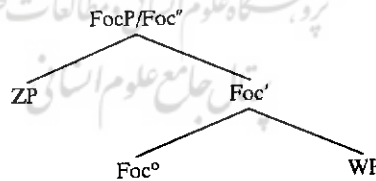
XP = topic
YP = comment

در صورتی که نمودار پیشنهادی ریتزی را برای نمایش (48 a) به کار بندیم، نمودار (۵۲) حاصل می‌شود. وجود نشانهٔ + (به علاوه) ذیل هستهٔ 'مبتدا' (Top) برانگیزندهٔ مبتداسازی است.



ریتزی نمودار ایکس تیره دیگری برای نمایش ساخت 'کانون-پیش‌انگاره' به دست داده که در (۵۳) نقل شده است.

[(6)]



ZP = Focus

WP = Presupposition

ریتزی تصریح کرده است 'کانون' حاوی 'اطلاع نو' است و پیش‌انگاره 'اطلاع مفروض' (Ibid, p. 285). وی، به عنوان شاهد این نمودار، مثال (۵۴) را به دست داده است (Ibid).

(54) YOUR BOOK you should give t to Paul (not mine)

[(2)]

درباره مقاله ریتزی سه نکته شایان ذکر است: نخست اینکه او، با قائل شدن به 'گروه مبتدا' و 'گروه کانون'، در واقع تمایز بین تقطیع مبتدا-خبری را، از یک سو، و تقطیع اطلاع کهنه-اطلاع نو را، از سوی دیگر، پذیرفته و برای آن صورت‌بندی جداگانه به دست داده است. این تمایز را نخستین بار دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی (Halliday 1994/1985) و، به پیروی از آن، نگارنده در مقاله «پیرامون را در زبان فارسی» قائل شد. دوم اینکه ریتزی 'مشخص‌گر' (Spec) تمام گره‌هایی را که در حاشیه چپ گروه تصریف ("I") واقع‌اند (یعنی گروه مبتدا، گروه کانون، و گروه متمم‌نما (CP)) 'غیرموضوع'^{۵۱} می‌خواند. اما پرسشی که می‌توان مطرح کرد این است که از مجموعه غیرموضوعها چرا فقط گروه مبتدا از جمله (گروه تصریف) یا مکث (ویرگول در نوشتار) جدا می‌شود (+) مثالهای (48) و (50)؟ سوم اینکه آیا فقط هنگامی که مبتداسازی عمل می‌کند جمله‌ها دارای مبتدا می‌شوند؟ به بیانی دیگر، آیا جمله‌های بی‌نشان فاقد مبتدا هستند؟

همچنان‌که مرور فوق از نوشتگان زبان‌شناسی زایشی نشان می‌دهد، در این رویکرد مبتدا فقط به سازه‌های مبتداسازده، یعنی سازه‌های حرکت داده شده، اطلاق شده است. شایسته است به یاد بیاوریم که در رویکردهای نقش‌گرا همه جمله‌ها دارای مبتدا هستند (Halliday 1994, § 3; Lambrecht 1994, § 4). در دستور سنتی و عمومی انگلیسی نیز هر جمله‌ای در حالت بی‌نشان دارای مبتداست (Quirk et al. 1985, § 18.10, p. 1362) کوئیک و همکاران درباره مبتدا‌های پیش‌بیندشده (یعنی مبتدا‌های نشان‌دار)، همچون نمونه (55)، گفته‌اند: امکان درج کاما در انگلیسی نوشتاری حاکی از آن است که وضعیت بخش غیرمبتدایی تقریباً مانند ضمیمه توضیحی^{۵۲} است. (Ibid, p. 1377)

(55) Wilson, his name is.

به باور این نگارنده، این نکته‌بینی در صورت‌بندی نمودارهای درختی سازه‌های مبتداسازده در مقایسه با نمودارهای درختی سازه‌های پرسش‌واژه‌ای (در زبانهایی مانند انگلیسی که پرسش‌واژه را الزاماً حرکت می‌دهند) می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. از این روست که نگارنده، در صورت‌بندی نمودارهای درختی سازه‌های مبتداسازده، شق 'افزودگی' را به شق 'گره‌گروه مبتدا' ترجیح می‌دهد. به استنباط نگارنده، 'گروه مبتدا'

(Top P) از گروه متمم‌نما (CP) متفاوت است؛ زیرا علاوه بر اینکه شواهدی از رخداد چند مبتدا در زبان فارسی یافت می‌شود (مثال ۱۹)، در زبان انگلیسی نیز می‌توان بیش از یک مبتدا داشت، اما نمی‌توان در این زبان بیش از یک پرسش‌واژه را پیش‌بینی کرد. بی‌گمان، شاهد زیر را که حاوی دو مورد مبتداسازی ضمیرگذار است می‌بایست از طریق افزودگی به دست داد. این مثال برگرفته از چامسکی (Chomsky 1977, p. 91) است.

[[68]] as for John as far as this book is concerned, he will definitely have to read it. (56)

تحول مرتبط دیگر، طرح‌گره 'گروه‌گذرایبی' ^{۵۳} در مقاله بوورز (Bowers 2002) است. به گفته وی، این اصطلاح را نخستین بار کالینز (Collins 1997) به کار برده است. 'گذرا' هسته‌ای است نقشی که ممکن است به اختیار از سوی هسته 'اسناد' ^{۵۴} انتخاب شود و از این رو، در نمودار درختی، بین هسته 'اسناد' و هسته 'فعل' جای دارد. مشخص‌گر هسته 'گذرا' جایگاهی است که گروه‌های اسمی دارای حالت مفعول صریح، که در این تحلیل در مشخص‌گر گروه فعلی واقع‌اند (Bowers 2001, p. 302)، به آن حرکت می‌کنند تا حالت آنها از سوی هسته 'گذرا'، یعنی Tr، مورد بازبینی قرار گیرد (Ibid, pp. 183-185). در صورتی که بتوانیم کارائی این تحلیل را در زبان فارسی نشان دهیم، دیگر نیازی به قائل شدن به گره 'گروه‌حالت' (KP)، که در مقاله قمشی (Ghomeshi 1997) و کریمی (Karimi 2001) پیشنهاد شده، نخواهد بود. اما در این تحلیل نیز همچنان حضور یا عدم حضور را با مفعولهای صریح (مثالهای (ب) و (ج))، که برای سهولت مراجعه در ذیل تکرار شده‌اند) در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند؛ زیرا، در هر دو صورت، حالت مفعول صریحی گروه اسمی کتاب توسط هسته 'گذرا' بازبینی می‌شود.

(۱) ب - کتاب خریدم.

ج - کتابی خریدم.

اگرچه هیلیدی (Halliday 1994) با تمایز قائل شدن بین تقطیع مبتدا-خبری جمله، که از منظر گوینده انجام می‌شود، و تقطیع اطلاع‌کهنه-اطلاع‌نو آن، که از منظر شنونده صورت

می‌گیرد، دستاوردی مهم در مطالعات گفتمانی و کاربردشناختی زبان پدید آورد، هیچ‌گاه از درجات مبتدا (مشخصاً تمایز بین مبتدای اولیه و ثانویه) سخن نگفته است. تازه‌ترین اثری که به درجات مبتدا پرداخته و نگارنده از آن مطلع است مقاله نیکولایوا (Nikolaeva 2001) با عنوان «مبتدای ثانویه به منزله رابطه‌ای در ساخت اطلاع» است. در آن مقاله، نویسنده تقطیع دویخشی ساخت اطلاع به مبتدا-خبر^{۵۵} یا آغازگر-پایان‌بخش^{۵۶} را گاه ناکافی دانسته (Ibid, p. 2) و گفته است: "ساخت اطلاع سه‌بخشی است: مبتدا-مبتدای ثانویه-کانون" (Ibid, p. 29). وی آن‌گاه به شرح مفهوم 'مبتدای ثانویه' پرداخته است:

مسئله اصلی مورد خطاب در این مقاله عبارت است از امکان وجود 'مبتداهای چندگانه'^{۵۷}؛ مبتدا را می‌توان به منزله عنصری تعریف کرد که به لحاظ کاربردشناختی پیش‌انگاری شده که به قدر کافی برجسته هست که گفته درباره آن تفسیر شود. برخی مطالعات که تعریف بسیار مشابهی از مبتدا پذیرفته‌اند آشکارا از یگانگی^{۵۸} مبتدا سخن گفته‌اند (Reinhart 1982) ... از سوی دیگر، لمبرکت (Lambrech 1994, p. 150) پی برده است که ادعای یگانگی مبتدا نه از نظر کاربردشناختی توجیه‌پذیر است نه استدلال‌های دستوری آن را تأیید می‌کند. هیچ چیز در اساس مانع اینکه گفته‌ای چند مبتدا داشته باشد که به طور یکسان مورد بحث است نمی‌شود؛ بدین ترتیب که گفته به طور هم‌زمان دانش مخاطب را درباره چند مصداق افزایش می‌دهد... از این رو، در مثال (7b) [= (57)b] هم فاعل و هم مفعول مبتداهای موجوداند. (Nikolaeva 2001, pp. 9, 10)

- (57) a. What is the relationship between John and Mary? [(7)]
 How does John feel about Mary?
 b. He LOVES her.

با توجه به نقل قول فوق و تصریح نویسنده که

... برخی زبانها ابزار دستوری ویژه‌ای برای عبارتهای مبتدای ثانویه به کار می‌گیرند. در انگلیسی، مبتدای ثانویه را می‌توان به کمک ضمیرهای بدون تکیه غیرفاعلی بیان داشت (Ibid, p. 15)

روشن است که در (57b) فاعل مبتدای اولیه و مفعول صریح مبتدای ثانویه است. نیکولایوا تحلیل خود را همسو با دیدگاه لمبرکت (Lambrech 1994, pp. 148-149) وصف کرده است. وی، با نقل داده‌های زیر از لمبرکت، گفته است که در (58b) فاعل مبتداست در

صورتی که مفعول (Rosa) فاقد پیش‌انگاره کاربردشناختی است و، از این رو، بخشی از قلمرو کانون است. در (58c)، هم John و هم Rosa به لحاظ کاربردشناختی جزء پیش‌انگاره هستند؛ بنابراین، این دو گروه اسمی فاعلی و مفعولی، به ترتیب، مبتدای اولیه و مبتدای ثانویه‌اند. (Nikolaeva 2001, p. 12)

- (58) a. Whatever became of John?
 b. He married Rosa,
 c. but he didn't really love her.

تعمیم درخور توجهی که نویسنده مقاله به دست داده این است:

اگر گفته‌های چند مبتدا دست‌کم دارای دو شرکت‌کننده باشد (مبتدای اولیه و ثانویه) و (آن گفته) به منزله رابطه‌ای که بین آنها برقرار است تعبیر شود، عبارت زبانی‌ای که برای نشانه‌گذاری پذیرا/ پذیرنده^{۵۹} (مفعول صریح) تخصیص می‌یابد احتمالاً به صورت عبارت مبتدای ثانویه دستوری می‌شود. (Ibid, p. 13)

وی مبتدای ثانویه را به شرح ذیل تعریف کرده است.

(۵۹) مبتدای ثانویه (29)

وجود/ چیزی که گفته به منزله اینکه درباره رابطه بین آن و مبتدای اولیه است
 تعبیر می‌شود. (Ibid, p. 26)

او گفته است:

طبق رویکردی که در این مقاله اتخاذ شده، فاعل مبتدای اولیه است... در صورتی که موضوع غیرفاعلی فعال شده و وضعیت مبتدای ثانویه را دارد. (Ibid, p. 32)

شواهد اصلی مقاله نیکولایوا، در بحث مبتدای ثانویه، مبتنی است بر داده‌های اُستیاک شمالی^{۶۰} که خنتی^{۶۱} نیز نامیده می‌شود. این زبان از زبانهای اورالی^{۶۲} است که حدود ۱۳۰۰۰ نفر در سیبری غربی به آن گفتگو می‌کنند (Ibid, p. 43, n. 1). در آن زبان، مطابقت فاعلی اجباری است و مطابقت مفعولی اختیاری. مفعولهای صریحی که مطابقت را بر نمی‌انگیزد O₁ نامیده شده و مفعولهای صریحی که مطابقت را بر نمی‌انگیزد O₂ خوانده شده است (Ibid, p. 15). نویسنده استدلال کرده است که مبتدای ثانویه در اُستیاک همان O₂ است و این نوع مبتدا به صورت منظم و اجباری به کمک مطابقت مفعولی صورت‌بندی می‌شود (Ibid, p. 1, 26-28, 41). در بخش پایانی مقاله، تصریح و تأکید شده است:

بنابراین، این مقاله شواهدی را در تأیید انطباق مستقیم بین نحو و ساخت اطلاع و انطباق غیرمستقیم بین نحو و معناشناسی به دست می‌دهد. (Ibid, p. 39)

همچنان که ملاحظه شد، یکی از تأکیدهای مقاله نیکولاوا ضرورت فاعل شدن به مبتدای اولیه و ثانویه به منزله موضوعهای درونی بند (فاعل و مفعول صریح) بود. همچنین، گفته شد که این رویکرد با تحلیل لمبرکت همسوست. لمبرکت، با به دست دادن خرده‌گفتمان واقعی (60)، یادآوری کرده است:

این واقعیت که در مبتداسازی، غیرفاعلی مبتدا می‌شود به این معنا نیست که در این فرایند فاعل می‌بایست موقعیت مبتدایی خود را از دست بدهد. بنابراین، چنین جمله‌ای می‌تواند دو عبارت مبتدایی داشته باشد. (LAMBRECHT 1994, p. 147)

(60) Why am I in an up mood? [(4.22)]
Mostly it's a sense of relief of having finished a first draft of my thesis and feeling ok at least about the time I spent writing this. The product I feel less good about.

لمبرکت گفته است:

جمله آخر در این متن دو مبتدا و دو عبارت مبتدایی مرتبط با آن دارد: گروه اسمی مفعولی مبتدا شده the product و فاعل I. (Ibid)

آن‌گاه، وی تصریح کرده که

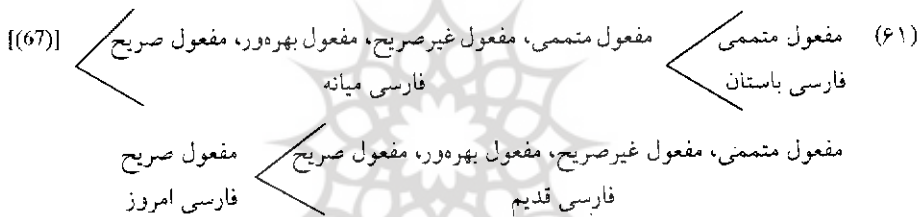
I "مبتدای اولیه" و the product (یعنی the thesis) "مبتدای ثانویه" است. (Ibid)

یافته‌های مقاله نیکولاوا همسو است با یافته‌های مقاله «پیرامون را در زبان فارسی» مبنی بر اینکه موضوعهای درون بند نیز می‌توانند هم‌زمان مبتدا پنداشته شوند (← نمودارهای (۷۵) تا (۷۸) آن مقاله که در شماره‌های (۶۷) تا (۶۹) در بخش ۴ مقاله حاضر نقل شده است) و نیز اینکه تثبیت تاریخی را به منزله نشانه مفعول صریح تبیین‌کننده دستوری شدن آن به مثابه نشانه مبتدای ثانویه است (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۳۴ و ۴۳) و سرانجام اینکه بین حوزه نحو و حوزه کلام همبستگی وجود دارد (همان، ص ۴۳). در آن مقاله، این نگارنده هم از «وجود همبستگی بین رفتار نحوی و رفتار کلامی را» سخن گفته (همان، ص ۴۹) و هم از «ضرورت تفکیک این دو مقوله [= حوزه] زبانی، مقوله [= حوزه] نحو و کلام» یعنی اینکه «رفتار کلامی را از رفتار نحوی آن قابل تمیز است» بحث کرده است (همان‌جا). در واقع، عنوان مقاله انگلیسی نگارنده «پیرامون (عدم) وابستگی نحو و کاربردشناسی: شواهدی از پس‌اضافه را در زبان فارسی» است که به صورت گذرا در مقاله نیکولاوا (Nikolaeva 2001, p. 41) به آن اشاره شده است.

۴ ارزیابی دستاوردها و تحولات

در بخش دوم مقاله دستاوردهای آثار اخیر زبان‌شناسان ایرانی و غیرایرانی در موضوع را معرفی و در بخش سوم تحولات نظری مرتبط با این مبحث بررسی شد. اکنون به ارزیابی این دستاوردها و تحولات می‌پردازیم. این ارزیابی پاسخهایی برای دو پرسش ذیل که در بخش مقدمه آمد در بر خواهد داشت: کدام یک از این نظریه‌ها می‌تواند برای توصیف و تبیین داده‌های زبان فارسی کارآمد باشد؟ و 'آیا می‌توان از دستاوردهای این نظریه‌ها در تدوین دستور جامع زبان فارسی بهره جست؟'

در مقاله «پیرامون را در زبان فارسی»، نمودار زیر برای نمایش تحول نقش نحوی را از فارسی باستان تا فارسی امروز به دست داده شد (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۳۴)



در آن مقاله، تثبیت و یگانه شدن نقش نحوی را به منزله نشانه مفعول صریح مبنای تبیین کلیه رخدادها و محدودیت در رخداد آن در فارسی امروز شد. نگارنده همچنان بر این باور است که، در مطالعات زبان‌شناختی، ملحوظ داشتن شواهد و ادله تاریخی همواره در پرتوافکندن به وضعیت کنونی عناصر و ساختهای زبانی بسیار راه‌گشاست. چنین است مطالعات رده‌شناختی در سطح کلان و به خصوص در سطح زبانهای هم‌خانواده. داده‌های نگارنده از چند زبان ایرانی (Dabir-Moqladdam 2005) نشان می‌دهد که در زبان وفسی که در شمال غربی استان مرکزی به آن گفتگو می‌شود پس‌اضافه را فقط نشانه مفعول بهره‌ور و اسم وسیله است.

(۶۲) an foruŋga-dæ tawan-ra kar ærkære
او در فروشگاه برای ما کار می‌کند. می‌کند کار برای - ما در- فروشگاه او

(۶۳) tæmen bæR kellæy-ra tæq-om niya
من در را با کلید باز کردم. کرد اول شخص مفرد - باز - با - کلید در من

در زبان مازندرانی، این پس‌اضافه هم نشانه مفعول صریح و هم نشانه مفعول غیر صریح است.

men ketab-re hedame mæryem-re (۶۴)
من کتاب را به مریم دادم. - مریم دادم را - کتاب من

این پس‌اضافه در زبان نائینی - که در بخشی از استان اصفهان به آن گفتگو می‌شود - فقط برای نشان دادن مفعول بهره‌ور به کار می‌رود.

on tu doku ma-ra kar ækiræ (۶۵)
او در دکان برای ما کار می‌کند. - می‌کند کار برای - ما دکان در او

در زبان لارستانی - که در بخشی از استان فارس رواج دارد - این پس‌اضافه اصلاً یافت نمی‌شود.

ænæ mærd-ü ketab-ü æ mæryæm oš-da (۶۶)
داد - سوم شخص مفرد مریم به معرفه - کتاب معرفه - مرد آن
آن مرد کتاب را به مریم داد.

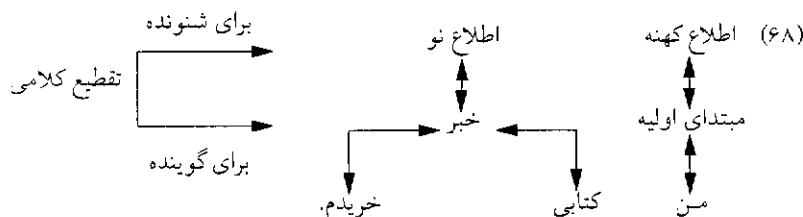
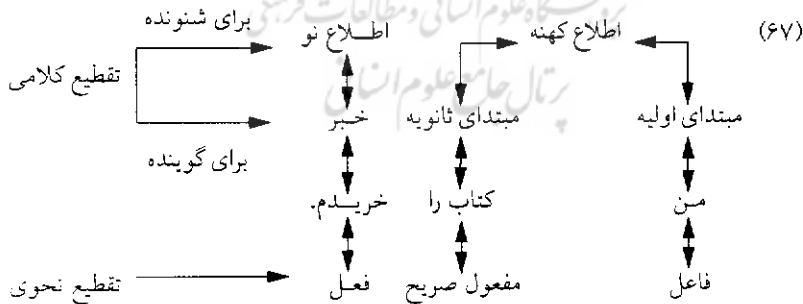
این شواهد به روشنی نشان می‌دهند که زبانهای دارای این پس‌اضافه در مراحل مختلفی که در نمودار (۶۱) مشخص شده واقع‌اند و زبان فارسی، با پیمودن تمام آن مراحل، در صدر سلسله مراتب مفعولها تثبیت شده است. بر این اساس، می‌توان استدلال کرد که در توصیف را در فارسی امروز اتکا به نقش دستوری آن به منزله نقش نمای صدرنشین مفعولها، یعنی مفعول صریح، اجتناب‌ناپذیر است (قس کریمی (Karimi 1989, 1990) که آن را نشانهٔ 'غیرفاعلی (oblique) دانسته و قمشی آن را هستهٔ 'گروه حالت' (KP) بدون تدقیق نوع حالت پنداشته است). بنابراین، به نظر می‌رسد در طراحی نمودارهای درختی برای گروه فعلی فارسی لازم است در زیرساخت یا مرحلهٔ ادغام^{۶۲}، به تعبیر برنامهٔ کمینه‌گرا، جایگاهی برای مفعول صریح با را قائل شویم. به باور نگارنده، مشخص‌گر گروه فعلی و مشخص‌گر گروه گذرایی می‌تواند جایگاه این گروههای اسمی / گروههای حرف تعریف باشد.

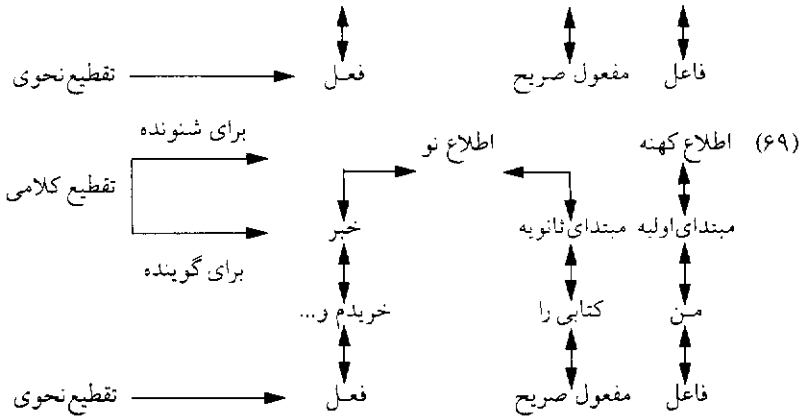
از سوی دیگر، رخداد را با گروه اسمی مبتدأ شده از درون گروه فعلی (← مثالهای (۲)، (۱۱)، (۱۴)، (۱۸)، و (۱۹)) و عدم امکان حضور را با مبتدأهای منفک شده از درون فاعل (مانند همسایه، مهمونش آمد) آشکارا حاکی از پیوند بین نشانهٔ مفعول صریح و مبتدأنمایی است^{۶۳}. در این باره، شایان ذکر است که نظریه‌های زایشی یک امکان نظری بسیار حائز اهمیت فراروی پژوهشگران قرار می‌دهند و آن این است که آنها را به کندوکاو تمام

63) merger

۶۴) برای آشنایی با ظرایف و دقایق این پیوند - مثالهای (۲۰) و (۲۱) این مقاله و شواهد مرتبط دیگر در مقالهٔ «پیرامون را در زبان فارسی».

شقوق و امکانات بالقوهٔ رخداد عناصر زبانی و، در بحث ما، را سوق می‌دهند. اما نظریه‌های نقش‌گرا که اصرار بر توصیف داده‌ها و شواهد بالفعل دارند به تصویر محدودی از رفتار عناصر زبانی و، در بحث کنونی، را دست می‌یابند (قس مجموعه داده‌های تحلیل‌های دبیرمقدم ۱۳۶۹، ۱۹۹۲؛ کریمی ۱۹۸۹، ۱۹۹۰، ۲۰۰۳؛ قمشی ۱۹۹۷ از یک سو و تحلیل‌های شکوهی و کیپکا ۲۰۰۳؛ شهیدی ۱۳۷۹؛ پال ۲۰۰۳ از سوی دیگر). اما نقطهٔ قوت رویکردهای نقش‌گرا این است که 'مبتدا' را محدود به عملکرد فرایند مبتداسازی نمی‌پندارند بلکه موضوعهای درون بند نیز می‌توانند مبتدا باشند. به بیانی دیگر، در این رویکردها 'جمله' هم نمایی نحوی دارد و هم 'هم‌زمان' نمایی کاربردشناختی و کلامی و ساخت اطلاعی (بخش ۳-۲). اگر چنین منظری را به ساخت جمله بپذیریم، دیگر لازم نیست مفعول صریح معرفه نقش تتای خود را از فعل دریافت کند و برای دریافت 'حالت' رایی حرکت کند اما مفعولهای صریح نکره در همان جایگاه هم نقش تتا بپذیرند و هم حالت (قس Ghovesthi 1997). در این منظر، مفعولهای رایی (یک مورد حضور را با مفعول) خود بی‌نشان‌اند و حضور را محل تلاقی و پیوند نقش دستوری مفعول صریحی و نقش کاربردشناختی و گفتمانی و ساخت اطلاعی مبتدایی (ثانویه) تلقی می‌شود. نمودارهای (۶۷) تا (۶۹) برگرفته از دبیرمقدم (۱۳۶۹، ص ۳۷) انطباق نحو و ساخت اطلاع را نمایش داده است.





همچنان که این نمودارها نشان می‌دهند، فاعلِ دستوری در نمای نحوی هم‌زمان مبتدای اولیه در نمای ساخت اطلاعی-کلامی است و مفعول صریح رایبی در نمای نحوی هم‌زمان مبتدای ثانویه است در نمای ساخت اطلاعی-کلامی. مفعول صریح بدون را و با پای نکره در نمای نحوی هم‌زمان اطلاع نو یا کانون است در نمای ساخت اطلاعی-کلامی. تجمع مفعول رایبی و پای نکره در نمای نحوی هم‌زمان اطلاع نو/ در کانون بودن مبتدای ثانویه است در ساخت اطلاعی-کلامی. موارد فوق وضعیت بی‌نشان است. نمونه‌هایی همچون (۲)، (۱۹ الف)، و (۴۱)، که در آنها دو یا سه مورد حضور را مشاهده می‌شود، دال بر آن است که مبتداسازی به شکل افزودگی (یک بار یا بیشتر) رخ داده و یک مبتدای ثانویه نشان‌دار (← مثالهای (۲) و (۴۱)) یا دو مبتدای ثانویه نشان‌دار (← مثال (۱۹ الف)) پدید آورده است. همچنان که پیش‌تر گفته‌ام، "می‌توان ادعا کرد که مقوله مبتدای ثانویه یک نقطه نیست بلکه یک طیف است." (دبیرمقدم ۱۳۶۹، ص ۴۳). به بیانی دیگر، رابطه افزودگی می‌تواند به صورت مکرر باشد.

اگر این مشاهدات و استنباطها درست باشد، پاسخ دوبررسی که با آنها مقاله را آغاز کردیم چه خواهد بود؟ به نظر می‌رسد نظریه‌ها تمایل دارند زبان را در قالب یک ظرف بگنجانند - ظرف صورت و ساختار یا ظرف نقش و کارکرد. نگارنده، با توجه به نقد و بحثهای خود در بخشهای دوم و سوم مقاله، امیدوار است نشان داده باشد که هیچ یک از نظریه‌های مطرح‌شده در بحث کنونی ما به تنهایی برای تبیین داده‌های زبان فارسی کارآمد نیست. از سوی دیگر، هرکدام از این نظریه‌ها اقصایی را فراروی ما می‌گشاید که چشم‌پوشی از آنها نه تنها به شناخت سطحی و حسی ما از پدیده زبانی مورد نظر منتهی

خواهد شد بلکه توصیف و تحلیل ما را بریده و گسسته از دستاوردها و تحولات زبان‌شناسی خواهد کرد. به نظر می‌رسد در تدوین دستور جامع زبان فارسی باید به‌گزینه کرد. در آن دستور، نه از ساختار می‌توان غافل ماند، نه از نقش و کارکرد، و نه از تحولات تاریخی و ملاحظات رده‌شناختی. به نظر، این استنباط درباره‌ی چگونه بودن یک دستور زبان‌شناختی و، در عین حال، عمومی برگرفته از استنباطی است درباره‌ی ماهیت و چیستی زبان و هنگامی حاصل می‌شود که بکوشیم امانت‌دار داده‌ها باشیم، تا امانت‌دار محض نظریه‌ها.

منابع

- خانلری، پرویز (۱۳۵۱)، دستور زبان فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران؛
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۹)، «پیرامون 'را' در زبان فارسی»، مجله‌ی زبان‌شناسی، ۷، ش ۱، ص ۲-۶۰؛
- (۱۳۷۴)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله‌ی زبان‌شناسی، ۱۲، ش ۱ و ۲، ص ۲-۴۶ (تاریخ انتشار ۱۳۷۶)؛
- (۱۳۸۳)، زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، ویراست دوم، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)؛
- شهیدی، نوشین (۱۳۷۹)، مبتداسازی در زبان فارسی با نگاهی نقش‌گرا، رساله‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی؛
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۴۹)، «را» در زبان فارسی امروز، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره مسلسل ۹۳، ص ۹-۲۲؛

- BAKER, M. (1996), *The Polysynthesis Parameter*, Oxford University Press, Oxford;
- BOWERS, J. (1993), "The Syntax of Predication", *Linguistic Inquiry*, 24: 591-656;
- (2001), "Predication", in M. Balthus and C. Collins (eds.), *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*, 299-333, Blackwell Publishers;
- (2002), "Transitivity", *Linguistic Inquiry*, 33: 183-224;
- BROWNE, W. (1970), "More on Definiteness Markers: Interrogatives in Persian", *Linguistic Inquiry*, 1: 359-363;
- BROWNING, M. and E. KARIWI (1994), "Scrambling to Object Position in Persian", in N. COVER and H. VAN RIEMSDIJK (eds.), *Studies on Scrambling: Movement and Non-Movement Approaches to Free-word-order Phenomena*, 61-100, Mouton de Gruyter, Berlin;
- CHAFE, W. (1987), "Cognitive Constraints on Information Flow", in R. TOMLIN (ed.), *Coherence and Grounding in Discourse*, 21-51, John Benjamins, Amsterdam;
- (1994), *Discourse, Consciousness and Time*, Chicago University Press, Chicago;
- CHOMSKY, N. (1977), "On Wh-movement", in P. CULICOVER et. al. (eds.) *Formal Syntax*, 71-132, Academic Press, New York;

- Collins, Chris (1997), *Local Economy*, Mass.: MIT Press, Cambridge;
- DABIR-MOQHADDAM, M. (1992), "On the (in)dependence of Syntax and Pragmatics: Evidence from the Postposition 'ra' in Persian", in D. STEIN (ed.), *Cooperating with Written Texts: the Pragmatics and Comprehension of Written Texts*, 549-573, Mouton de Gruyter, Berlin;
- (2005), "Internal and External Forces in Typology: Evidence from Iranian Languages", *Zæban vae ædæb*, 22: 1-25, Allameh Tabataba'i University, Tehran;
- Dik, S. (1989), *The Theory of Functional Grammar*, Part 1: *The Structure of the Clause*, Foris, Dordrecht and Providence;
- DOWTY, D. (1979), *Word Meaning and Montague Grammar* D. Reidel, Dordrecht;
- Du Bois, J. and S. THOMPSON (1992), "Dimension of a Theory of Information Flow" MS. University of California Press, Santa Barbara;
- EMONDS, J. (1970), *Root and Structure Preserving Transformations*, Indiana University Linguistics Club;
- ENÇ, M. (1991), "The Semantics of Specificity", *Linguistic Inquiry*, 22: 1-25;
- FIRBAS, J. (1974), "Some Aspects of the Czechoslovak Approach to the Problem of Functional Sentence Perspective", in F. DANES (ed.) *Papers on Functional Sentence Perspective*, 11-37, Academia, Prague;
- FODOR, J.A. and I.A. SAG (1982), "Referential and Quantificational Indefinites", *Linguistics and Philosophy*, 5: 355-398;
- GHOMESHI, J. (1996), *Projection and Inflection: A Study of Persian Phrase Structure*, Unpublished doctoral dissertation, University of Toronto, Toronto;
- (1997), "Topics in Persian VPs", *Lingua*, 102: 133-167;
- GHOMESHI, J. and D. MASSAM (1994), "Lexical/Syntactic Relations without Projection". *Linguistic Analysis*, 24: 175-217;
- GIVÓN, T. (1984), *Syntax: A Functional-Typological Introduction*, Vol. I, John Benjamins, Amsterdam;
- GUNDEL, J. (1988), *The Role of Topic and Comment in Linguistic Theory*, Garland, , New York and London;
- GUNDEL, J. et. al. (1993), "Cognitive Status and the Form of Referring Expressions in Discourse", *Language*, 69: 274-308;
- HALLIDAY, M.A.K. (1985), *An Introduction to Functional Grammar*, Edward Arnold;
- (1994), *An Introduction to Functional Grammar*, 2nd ed., Edward Arnold;
- KARIMI, S. (1989), *Aspects of Persian Syntax, Specificity, and the Theory of Grammar*, Unpublished doctoral dissertation, University of Washington, Seattle;
- (1990), "Obliqueness, Specificity, and Discourse Functions", *Linguistic Analysis*, 20: 139-191;
- (2001), "Persian Complex DPs: How Mysterious are They?", *Canadian Journal of Linguistics*, 46(1/2): 63-96;
- (2003), "On Object Positions, Specificity, and Scrambling in Persian", in S. KARIMI (ed.), *Word Order and Scrambling*, 91-124, Blackwell Publishing;
- KUNO, S. (1972), "Functional Sentence Perspective: a Case Study from Japanese and English", *Linguistic Inquiry*, 3: 269-320;
- LAMBRECHT, K. (1994), *Information Structure and Sentence Form*, Cambridge University Press, Cambridge;
- LANGACKER, R. (1991), *Foundations of Cognitive Grammar*, vol. II, Stanford University Press, Stanford;
- MIYAGAWA, S. (1997), "Against Optional Scrambling", *Linguistic Inquiry*, 28: 1-26;
- NIKOLAËVA, I. (2001), "Secondary Topic as a Relation in Information Structure", *Linguistics*, 39-1: 1-49;
- PAUL, D. (2003), *A Certain Persian Something: some markers of 'indefiniteness' in Modern Persian*, Unpublished MA thesis, School of Oriental and African Studies, University of London, London;
- PETERSON, D. (1974), *Noun Phrase Specificity*; Unpublished doctoral dissertation, University of Michigan;

- PHILOTT, D.C. (1919), *Higher Persian Grammar*, Calcutta University Press, Calcutta;
- PRINCE, E. (1981), "Toward a Taxonomy of Given/new Information", in P. Cole (ed.), *Radical Pragmatics*, 223-254, Academic Press, New York;
- (1992), "The ZPG Letter: Subjects, Definiteness, and Information-status", in W. MANN and S. THOMPSON (eds.) *Discourse Description: Diverse Linguistic Analysis of a Fund-raising Text*, 295-325, John Benjamins, Philadelphia;
- QUIRK, R. et. al. (1985), *A Comprehensive Grammar of the English Language*, Longman;
- REINHART, T. (1982), "Pragmatics and Linguistics: An Analysis of Sentence Topics", *Philosophica*, 27: 53-94;
- Rizzi, L. (1997), "The Fine Structure of the left Periphery", in L. HAEGEMAN (ed.), *Elements of Grammar*, 281-337, Kluwer Academic Publishers;
- Ross, J. (1967), *Constraints on Variables in Syntax*, Doctoral dissertation, MIT;
- (1986), *Infinite Syntax*, Norwood, N.J., Ablex Publishing Corporation;
- Safir, K. (1996), *Covert Incorporation*, Unpublished MS, Rutgers University, New Brunswick;
- Shokouhi, H. and P. Kipka (2003), "A Discourse Study of Persian *râ*", *Lingua*, 113: 953-966;
- STRAWSON, P. (1964), "Identifying Reference and Truth-values", in D. STEINBERG and L. JAKOBOWITZ (eds.), *Semantics: An Interdisciplinary Reader*, 86-99, Cambridge: Cambridge University Press;
- Windfuhr, G. (1979), *Persian Grammar: History and State of its Study*, The Hague: Mouton;
- , G. (1987), "Persian", in B. COMRIE (ed.), *The World's Major Languages*, Croom Helm, London:.

